

هو العليم

بررسی روایات دال بر عدم جواز احرام از
میقات

سلسله دروس خارج فقه - عدم جواز احراز از
غیر میقات - جلسه 149

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه قبل روایاتی در بحث عدم جواز احرام از غیر میقات عرض شد و روایات دیگری در این زمینه هستند که جواز را برای کسی که من علة باشد، می‌رسانند؛ از جمله آن روایات، روایت علی بن ابراهیم است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ سُورَةَ بْنِ كَلَيْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَرَجْتُ مَعَنَا امْرَأَةً مِنْ أَهْلِنَا فَجِهِلْتُ الْإِحْرَامَ فَلَمْ تُحْرِمَ حَتَّى دَخَلْنَا مَكَّةَ وَنَسِينَا أَنْ نَأْمُرَهَا بِذَلِكَ قَالَ: «فَمُرُّوْهَا فَلْتُحْرِمَ مِنْ مَكَانِهَا مِنْ مَكَّةَ أَوْ مِنَ الْمَسْجِدِ».¹

این روایت مطلق است. امام علیه السلام در روایت قبل که مربوط به امرأة بود، فرمودند که باید به میقات برگردد. در روایت معاویة بن عمار داریم:

عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ امْرَأَةٍ كَانَتْ مَعَ قَوْمٍ فَطَمِثَتْ فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِمْ فَسَأَلْتَهُمْ فَقَالُوا مَا نَدْرِي أَعَلَيْكَ إِحْرَامٌ أَمْ لَا وَ أَنْتِ حَائِضٌ فَتَرَكَوْهَا حَتَّى دَخَلْتَ الْحَرَمَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنْ كَانَ عَلَيْهَا مُهْلَةٌ فَتَرْجِعِي إِلَى الْوَقْتِ فَتُحْرِمُ مِنْهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا وَقْتُ فَلْتَرْجِعِي إِلَى مَا قَدَرْتِ عَلَيْهِ بَعْدَ مَا تَخْرُجُ مِنْ

¹ وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۲۹، ح ۵.

الحرم بقدر ما لا يفوتها»¹.

این روایت مشروط به وجود وقت است یعنی شخص محرم مهلت داشته باشد و بتواند به میقات برگردد.

اما روایت قبل مطلق بود چون حضرت فرمودند: «فَمُرُّوْهَا فَلتُحْرِمُ مِنْ مَكَانِهَا مِنْ مَكَّةَ أَوْ مِنْ الْمَسْجِدِ»، از اینجا معلوم می‌شود روایتی که می‌فرماید: «اگر می‌تواند برگردد» در صورتی است که رفقه‌ای داشته باشد. انسان این مطلب را از قرائن استنباط می‌کند که اگر رفقه‌ای داشته باشد و افرادی را داشته باشد که بتوانند او را تا وقت حج بیاورند، باید برگردد و اگر کسی را نداشته باشد، در این صورت امام علیه السلام نمی‌فرماید که یک زن به‌تنهایی از مکه به مدینه که تقریباً هفتاد فرسخ است، برگردد و دوباره به مکه بیاید، این امر معقولی نیست. وقتی که شخصی با کاروان و حمله به سمت مکه می‌آید، به این می‌گویند: استنباط حال از قرائن و شرایط. در این روایت می‌فرماید اگر مهلت دارد و می‌تواند، باید به آنجا برگردد و احرام ببندد، یعنی اگر کسی با او هست و قدرت دارد، باید این کار را انجام دهد. آن قدرت و توان به واسطه اموری حاصل می‌شود، اولاً خودش ضعف نداشته باشد و علتی نداشته باشد ثانیاً از حرامی [دزدان]، غیر حرامی، تخلیه سرب و امثال ذلک همه در این مسئله مشخص باشد و مشکلی در کار نباشد.

اینجا که حضرت می‌فرماید: «و نسینا أن

¹ وسائل الشیعة، ج 11، أبواب المواقیت، باب 14، ص 329، ح 4.

نَأْمُرُهَا بِذَلِكَ قَالَ: «فَمُرُّوْهَا فَلْتُحْرِمَ مِنْ مَكَانِهَا مِنْ مَكَّةَ أَوْ مِنْ الْمَسْجِدِ.»» مشخص است که به نفس مسئله برمی‌گردد. وقتی یک زن یا یک مرد تنها است - حالا کاری به زن بودن ندارد - اقتضای مسئله این نیست که برگردد. بله! اگر می‌تواند و قادر است، باید برگردد. همان طوری که در جلسه قبل عرض کردم، امام علیه السلام برای یک مسئله مستحب چنین شرایط شاقی را قرار نمی‌دهد، این مسئله غیر معقول است که این همه راه را دوباره برگردد و تدارک کند مثلاً به مکه رسیده در حالی که احرام نبسته است، دوباره به مدینه برگردد و احرام خود را از مدینه ببندد چون از مدینه عبور کرده است یا اینکه باید از جحفه احرام ببندد که با ماشین سه ساعت و در جاهای دور چند ساعت طول می‌کشد.

وجوب ماندن در مکه بین انجام اعمال عمره و حج

اهمیت این مسئله مربوط به این است که خود این شخص قادر بر چنین مطلبی باشد چون افرادی - حَمَلَه - که وارد مکه شده‌اند در حال احرام هستند و نمی‌توانند از مکه بیرون بیایند و دوباره از حرم خارج شوند بلکه باید عمره انجام دهند و وقتی هم که عمره انجام دادند، نمی‌توانند بین عمره و حج هم از مکه خارج شوند حتی الآن هم که حجاج به حج می‌روند، واجب است که بین عمره و حج از بلده مکه خارج نشوند، حتی به منی هم نمی‌توانند بروند چون منی خارج از مکه است.

بله، کوه احد الآن داخل در مکه محسوب می‌شود ولی خارج از آن که به سمت منی است، خارج از مکه محسوب می‌شود. بنابراین فردی

که وارد مکه شده است، از کجا فردی را پیدا کند که با او به مدینه برگردد؟! کسی را پیدا نمی‌کند چون افرادی که وارد مکه شده‌اند، دیگر جایز نیست که از مکه خارج شوند، یعنی کاروان نمی‌تواند به مدینه برگردد.

پس معنای «ما قَدَرْتُ عَلَيْهِ» این است که اگر افرادی را پیدا می‌کند که بتوانند او را برگردانند مثلاً عده‌ای می‌خواهند به مدینه بروند، این شخص را به مدینه برسانند و دوباره حملات دیگری که از مدینه به سمت مکه حرکت می‌کنند، این فرد را به مکه بیاورند. در چنین شرایطی که این قدر اهمیت دارد، امام علیه السلام می‌فرماید که اگر می‌تواند انجام دهد. اما اگر چنین مسئله‌ای نبود تحمّل چنین مشقّتی لازم نیست، یعنی در اینجا حمل بر سهل‌گیری شده است. لذا حضرت می‌فرماید: «فَمُرُّوْهَا فَاتُّحَرِّمْ مِنْ مَكَانِهَا مِنْ مَكَّةَ أَوْ مِنْ الْمَسْجِدِ»، از همان منزلش در خود مکه و یا در مسجدالحرام برای عمره تمتع، احرام می‌بندد و عمره تمتع را انجام می‌دهد بعد محل می‌شود و تا یوم الترویة صبر می‌کند که برای عرفات احرام می‌بندد؛ لذا از این روایت استفاده می‌کنیم برای کسانی که برگشتن برای آنها مشکل است، از همان مکان احرام ببندند و یا هر قدر که می‌توانند از مکه دور شوند و حتی اگر از مکه هم به علت تنهایی یا وجود حیوانات و امثال ذلک، نمی‌توانند دور شوند، از همان أدنی الحل احرام ببندند.

روایت دیگر:

عن محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن

ابن فضال، عن ابن بكير، عن زُرارة: عن أناسٍ من أصحابنا حجُّوا بامرأةٍ معهم فقَدِمُوا إلى الميقاتِ و هي لا تُصَلِّي فَجَهَلُوا أَنَّ مَثَلَهَا يَنْبَغِي أَنْ تُحْرِمَ فَمَضَوْا بِهَا كَمَا هِيَ حَتَّى قَدِمُوا مَكَّةَ، وَ هِيَ طَامَتْ حَلالٌ فَسَأَلُوا النَّاسَ فَقَالَ: «تَخْرُجُ إِلَى بَعْضِ الْمَوَاقِيتِ فَتُحْرِمُ مِنْهُ فَكَانَتْ إِذَا فَعَلَتْ لَمْ تُدْرِكِ الْحَجَّ فَسَأَلُوا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ تُحْرِمُ مِنْ مَكَانِهَا قَدْ عَلِمَ اللَّهُ نَيْتَهَا».¹

حکم مسئله را نمی دانستند، حضرت فرمودند که باید به یکی از این میقاتها برگردد. «فَكَانَتْ إِذَا فَعَلَتْ لَمْ تُدْرِكِ الْحَجَّ» وقت ضیق بود، یعنی اگر می خواست برود فرصتی نداشت، «فَسَأَلُوا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: "تُحْرِمُ مِنْ مَكَانِهَا قَدْ عَلِمَ اللَّهُ نَيْتَهَا"» این روایت هم در این زمینه مثل روایت قبل است.

روایت دیگر:

محمّد بن الحسن باسناده عن موسى بن القاسم، عن ابن أبي عمير، عن حمّاد، عن الحلبي قال: سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن رجلٍ تركَ الإِحْرَامَ حَتَّى دَخَلَ الْحَرَمَ، فَقَالَ: «يَرْجِعُ إِلَى مِيقَاتِ أَهْلِ بِلَادِهِ الَّذِي يَحْرِمُونَ مِنْهُ فَيُحْرِمُ، فَإِنْ خَشِيَ أَنْ يَفُوتَهُ الْحَجَّ فَلْيُحْرِمِ مِنْ مَكَانِهِ، فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمِ فَلْيَخْرُجْ».²

این روایات همه مثل هم هستند.

روایت دیگر:

عن علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفرٍ عليهما السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ الْإِحْرَامَ

¹ وسائل الشيعة، ج 11، أبواب المواقيت، باب 14، ص 330، ح 6.

² وسائل الشيعة، ج 11، أبواب المواقيت، باب 14، ص 330، ح 7.

بالحجِّ فذكرَ و هو بعرفاتٍ، ما حاله قال: «يقولُ اللهمَّ على كتابك و سنّة نبيّك صلّى الله عليه و آله، فقد تمَّ إحرامه فإن جهل أن يُحرّم يومَ التّروية بالحجِّ حتى رجَعَ إلى بلده إن كان قضَى مناسِگه كلّها فقد تمَّ حجّه».

حتى تا عرفات هم بدون احرام آمده است. اصلاً مسائل حج خیلی عجیب است، یعنی این قدر فروعاًت و مسائل شبیه به هم دارد که آدم گیج می‌شود، واقعاً خیلی عجیب است! [فروعاًت] خیلی زیاد است؛ مسائل طواف، خصوصاً افرادی که دارای علل مختلفه می‌باشند، مسئله طهارت و طواف آنها، اعمالی که مترتّب بر طواف است.

خیلی وقت پیش با کاروان لبنانی‌ها حج بودیم. تقریباً ناشناس بودیم و سرمان به کار خودمان بود، لباسمان هم لباس عادی بود. شخصی آنجا بود که بر اینها سخت می‌گرفت. یکی از دوستان لبنانی که همراه ایشان بودیم، یک نفر از همین حاجی‌ها را پیش من آورد، آن شخص درباره اعمالش توضیح داد، من دیدم اشکالی ندارد. گفتم: آقا حج تو درست است. گفت: «درست است؟! این آخوند کاروان می‌گوید که درست نیست!» گفتم: برود دنبال کارش! آقا ره‌ایش کن و ... یک‌دفعه این آقا رفت و بیست نفر را همراه خودش آورد، اتاق پر شد! گفتند: «سید، تو چه می‌گویی؟!» به همه گفتم: درست است، درست است، درست است! هر کسی هرچه گفت، گفتم: درست است. گفتم که من روز قیامت ضامن هستم؛ اگر حج شما ایراد داشت، روز قیامت بیاید. همه اینها خوشحال شدند! گفتم که آقا! حج شما از حج من درست‌تر است! یک‌دفعه همه

گفتند: «صلوات، صلی علی النبی!» یک صلوات فرستادند. خیلی دعایمان کردند. اصلاً انگار بار گرانی بر گرده اینها بود. اینها در حال اضطراب، حیرت و تحیر بودند. وقتی شنیدند که حج آنها صحیح است، آن وقت من آثار حج را در چهره آنها دیدم. از آن شب به بعد دیگر صورت اینها چهره دیگری بود، صورت دیگری بود. واقعاً چه مسئولیتی بر عهده ما هست؟! یعنی ما باید حج مردم را این طور ارائه دهیم؟! یعنی به شکل یک اغوال¹ که خدا تکلیفی کرده است و باید این تکلیف به این کیفیت، مصیبت و این وضعیت و اشکال انجام شود؟! همیشه در حال اضطراب، تحیر، گجی و منگی که این چه می شود یا آن چه می شود؟! اصلاً این حرفها نیست.

گفتم که آقا، من ضامن هستم که حج شما از من بهتر است. خدا این حج را مقرّبتر، اصح و احسن قرار می دهد. وضع آنها عوض شد، آن آخوند هم رفت و ما دیگر او را ندیدیم. فهمید که کار او کساد شده است و همه مشتری هایش رفتند چون می خواست از آنها پول بگیرد و برای آنها نماز طواف و صلاة نساء بخواند! به ما می گفتند که او می گوید: «باید نماز نساء بخوانید»، گفتم: حالا اگر نخوانید، چه می شود؟! می گفتند: «زن برای ما حرام می شود!» گفتم: حرام شود! تازه شانس هم آورده اید، چند روزی راحت هستید! با کسانی که مقداری سن آنها بیشتر بود، شوخی می کردم و می گفتم: آقا هفتاد سال عمر کردی، بس است، حالا چند سال آخر عمر بدون این

¹ وسائل الشیعة، ج 11، أبواب المواقیت، باب 14، ص 330، ح 8.

مسائل راحت باش، بهتر است! مقداری با اینها شوخی می‌کردیم و می‌خندیدیم و می‌گفتیم که اعمال شما درست است، رها کنید، به یکی از آنها گفتم: تو که عرب هستی، حمد و سوره‌ات درست است! حالا یک نفر فارس و ایرانی باشد، قرائت خودش را درست می‌کند.

خلاصه این آقا می‌خواست از آنها پول بگیرد تا برای آنها نماز بخواند، ریال نمی‌خواست بگیرد، بی‌پیر دلار می‌خواست! کاسبی خوبی بود. علی‌کل‌حال از همه اینها روز قیامت سؤال می‌شود و باید به این مسائل پاسخ دهند.

یک روایت داریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عرفات ایستاده بودند، غروب روز عرفه بود، حجاج می‌آمدند و از رسول الله مسائل خودشان را می‌پرسیدند، در تمام مطالب پیغمبر می‌فرمودند: «صحيح است، صحيح است، حج شما درست است» حتی در یک مورد نداریم که فرموده باشند که کفاره بدهید یا شاة ذبح کنید و امثال ذلک بلکه حضرت می‌فرمایند: «إذهبوا فقد غفر الله لكم، أفيضوا فقد غفر الله لكم.»¹

¹ تهذيب الأحكام، ج 5، كتاب الحج، باب 17، ص 240، ح 3: «عن محمد بن حمران قال: سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن رجلٍ زارَ البيتَ قبلَ أن يَحِلِقَ قال: "لا يَنبَغِي إِلَّا أن يَكُونَ ناسِيًا"، ثمَّ قال: "إنَّ رسولَ الله صليَّ الله عليه و آله أتاهُ أناسٌ يومَ النَّحرِ، فقال بعضهم: يا رسولَ الله ذَبَحْتُ قبلَ أن أرميَ و قال بعضهم: ذَبَحْتُ قبلَ أن أحلِقَ فلم يترُكوا شيئاً أخروه و كان يَنبَغِي أن يُقدِّموه و لا شيئاً قدِّموه كان

این روایت خیلی عجیب است که اصلاً چطور بنای این مناسک و احکام بر غلبه جنبه رحمت است. این موضوعی است که فقیه و مجتهد باید نسبت به این اطلاع داشته باشد.

عوض شدن احکام در فضای غلبه رحمت

فضای حج، فضای احرام، فضای مناسک، فضای طواف و فضای عرفات، فضای غلبه رحمت است؛ در چنین فضایی خیلی احکام عوض می‌شود بر خلاف اینکه فضا، فضای ضیق، حصر، صعوبت و تحیر باشد. اصلاً به‌طور کلی انسان را در وادی دیگر می‌برد و مسئله خیلی عجیبی است.

جهت دادن تمایل به فکر انسان

ما خیال می‌کنیم که فکر، - نه اینکه این‌طور نباشد ولی من غلبه را می‌گویم، مطلب بسیار مهمی است - سلیقه و نفس و جهت‌گیری انسان را تعیین می‌کند؛ فرض کنید که انسان نسبت به این مسئله تمایل دارد، فکر این تمایل را از بین می‌برد و می‌گوید که این مسئله برای تو بد است و آن مسئله برای تو خوب است و نفس را عوض می‌کند. در حالی که مسئله به عکس است تمایل، به فکر جهت می‌دهد؛ یعنی تمایل انسان به یک مطلب، به فکر جهت می‌دهد امروز او را دوست دارد و چون او را دوست دارد، راجع به او به یک نحو قضاوت می‌کند، فردا به علتی با او دشمن می‌شود، حالا که دشمن شد، فکر او را عوض می‌کند و نسبت به او یک حکم دیگر می‌کند، در حالی که این شخص همان

يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخِّرُوهُ إِلَّا قَالَ: لَا حَرَجَ.»

است؛ یعنی این بدبخت زنا نکرده، شرب خمر نکرده، از دیواری بالا نرفته، سرقتی نکرده، اصلاً کاری انجام نداده است، پس چه چیزی عوض شده است؟! تمایل! حالا بعله من العلل.

توصیه بزرگان اهل معرفت نسبت به تمایل نفس و میل به مسائل

اینجا است که بزرگان اهل معرفت گفته‌اند که نسبت به تمایل نفس و میل به مسائل، خیلی دقت کنید چون نفس در عالم تفکر، فکر و ترتیب قضایا و اخذ نتیجه را بر آن حساب و نسق تمایل خودش قرار می‌دهد. برای خود ما هم *إلى ما شاء الله* اتفاق افتاده است و برای همه اتفاق می‌افتد که امروز راجع به شخصی چنین حکمی می‌شود که چقدر آقای خوبی است، چه افکار خوبی دارد، چقدر مسائل خوبی دارد اما آن روزی نیاید که آدم چیزی بگوید یا حرفی بزند که این حرف بر خلاف میل او باشد، آن وقت تمام مسائل عوض می‌شود؛ می‌گوید که اصلاً این چه کسی است؟! اصلاً برای چه حرف می‌زند؟! اصلاً چه کاره است؟! اصلاً افکارش خراب است، به حرف‌هایش گوش ندهید! آخر خودت هفته پیش می‌گفتی که این شخص اخلاقش این طور است، افکارش این طور است، مبانی‌اش این طور است، طرز تفکرش این طور است! اما قضیه‌ای اتفاق افتاد، مسئله‌ای اتفاق افتاد که تمام آن بناهایی که بر آن مبنا استوار شده بود، فروریخت و بنای جدید بنا و پیریزی شد و به ارتفاع رفت.

توصیه بزرگان راجع به مراقبت در انتخاب رفیق و تأثیر او در انسان

لذا بزرگان فرموده‌اند که مواظب رفیقتان

باشید که چه رفیقی را برای خود انتخاب می‌کنید. انتخاب رفیق همین بلا را بر سر آدم می‌آورد یعنی رفیق، نفس و میل انسان را به واسطهٔ جاذبه‌ها و امور مختلف که موجب تمایل نفس است، به سمت خودش می‌کشد. وقتی که به سمت خودش کشید، اصلاً خواهی‌نخواهی می‌بینید که آن ذهنیتی که قبلاً از آن شخص در ذهن شما بود، کم‌کم تغییر می‌کند و عوض می‌شود.

شخصی در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بود که خیلی شدید ابراز علاقه می‌کرد و دیگران را تخطئه می‌کرد. از اینها یکی دو نفر هم نبودند، حالا یکی از آنها را می‌گوییم! من یک روز دیدم با یک نفر راه می‌رود که مصاحبت آن شخص برای او خوب نبود؛ دیدم با یک نفر صحبت می‌کند، وقتی که به مسجد می‌آیند با همدیگر می‌آیند و باهم برمی‌گردند. یک مدت گذشت، یک روز به او گفتم که فلانی، می‌بینم که با فلان شخص هستید. گفتم: «بله، اتفاقاً آدم بدی نیست.» گفتم: ای داد بیداد مثل اینکه کارش ساخته شده است! یک مدت گذشت، من دیدم که ایشان یک روز در میان به مسجد می‌آید مثلاً یک روز می‌آید و دو روز نمی‌آید، بعد دیدم که جای دیگر می‌رود و سر از جای دیگر در آورده است البته جزئیاتش را توضیح نمی‌دهم؛ با افراد و گروهی که درست در مقابل مرحوم آقا برای خودشان دگان و دستگاه و دفتر و دستک درست کرده بودند، این فرد جزء یکی از آن افراد شد. کسی که قبلاً به اینها اعتراض و اشکال می‌کرد، کم‌کم یکی از ارکان و اعیان آنها شد! از یک

طرف آن حالت جذب نسبت به بزرگان، به مرور زمان کم می‌شود و از طرف دیگر حالت دافعه نسبت به نافیان و مقابلین این بزرگان هم به مرور زمان کم می‌شود؛ لذا این دو کم‌کم به هم نزدیک می‌شوند؛ یعنی در یک سطح قرار می‌گیرند؛ این از آن بالا به پایین می‌آید و آن هم از پایین به بالا می‌آید. می‌گویید که حالا چه اشکال دارد که یک شب اینجا برویم و یک شب هم آنجا برویم، چه اشکال دارد؟! این تفاوت در یک کفه قرار گرفت. اینکه در یک کفه قرار می‌گیرد، چه چیزی عوض می‌شود؟! فکر عوض می‌شود؛ یعنی میل باطن، تفکر را عوض می‌کند، وقتی تفکر را عوض کرد، تصرف انسان هم عوض می‌شود. آن کسی که باید به اینجا بیاید؛ تصرف او به آنجا می‌رود و آن کسی که باید این مطلب را در اینجا بگوید، تصرف او به جای دیگر می‌رود و این یک خطر بسیار بسیار بزرگی است که باید مواظب آن باشیم.

بنده در محضر استاد مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیهما - در کربلا بودم. ایشان به مرحوم آقا می‌فرمودند: «من تعجب می‌کنم از نَفَس مسموم این افراد - اسم نمی‌آوردند - که چطور نَفَس اینها مثل مار و حیّه می‌ماند که وقتی به فردی می‌خورد، اصلاً شخص را از پا می‌اندازد». عبارت ایشان این بود: «وقتی که می‌خورد»؛ وقتی که می‌خورد به شخصی که حرکت می‌کند، راه می‌رود، نَفَس دارد، اهتمام دارد، حرارت و جنبش دارد، او را از پا می‌اندازد و تبدیل به انسانی می‌کند که دیگر همتی

ندارد، اهمتامي ندارد، عرقى ندارد و هرطورى كه باد بيايد از اين طرف و آن طرف به همان طرف حركت مى‌كند، اين همان كسى است كه گلگش كنده مى‌شود! لذا اين مسئله خيلى مهمى است كه چطور تمايل، تفكر را عوض مى‌كند.

مسئله در مورد فقه، استتباط و اجتهاد هم همين است كه چطور انسان نسبت به ادراك آن مقام و موقعيت - مگر در مواردى كه تكليف مشخص است - حكم مى‌كند. يك فقيه بايد در صدد اين باشد كه آسان كند، يعنى بايد رحمت خدا را در جاي خودش براي افراد جاري كند و در جاي خودش هم بايد بترساند، همان طوري كه امام صادق عليه السلام و رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم مى‌فرمودند كه عالم و فقيه بايد در جاي خودش رحمت خدا را بياورد و در جاي خود انذار و تحذير را بياورد،¹ هر كدام در جاي خود و اين نبايد تغيير پيدا كند. مثلاً يكي از صفات الهى، صفت غفاريّت و ستاريّت است؛ - تا حالا به اين مسئله فكر كرده‌ايد؟! - مجتهد، مخصوصاً قاضى و حاكم شرع بايد نسبت به اين صفت غفاريّت و ستاريّت ادراك داشته باشد، بناى الهى بر ستاريّت است.

لزوم عدم ابراز و اظهار عيب و گناه افراد توسط قاضى يا مجتهد

قاضى يا مجتهد نبايد عيب و گناه يك نفر را ابراز و اظهار كند؛ يعنى وقتى مى‌بيند كه

¹ الكافي، ج ۱، كتاب فضل العلم، باب صفة العلماء، ص ۳۶، ح ۳: «عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: "أ لا أخيركم بالفقيه حقّ الفقيه من لم يُقَطِّ الناس من رحمة الله و لم يؤمنهم من عذاب الله و لم يُرخص لهم فى معاصى الله، الحديث.»

شخصی گناهی مرتکب شده است، نباید به همه بگوید که من دیدم که فلانی فلان کار خلاف را انجام می‌داد. حالا ممکن است که خلافش هم خلاف بزرگی باشد اما تا کسی ندیده و نفهمیده است، برای چه بیان می‌کنید؟! چرا انسان این کار را انجام دهد؟! به‌طور کلی اصل این قضیه بر ستاریت و غفاریت خدا است. صفت الهی صفت رحمت، عطوفت و تواییت است، اینها از اوصاف الهی می‌باشند.

شخصی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آید و اقرار می‌کند، می‌گوید: «من فلان کار را انجام داده‌ام، بر من حدّ جاری کن!» حضرت می‌فرماید: «بلند شو برو دنبال کارت! از کجا می‌دانی؟! کله‌ات باد کرده است، شاید به سرت زده است یا خواب دیده‌ای!»¹ حضرت نمی‌خواهد او ابراز کند! حالا ما یقۀ طرف را می‌گیریم، اگر هم کاری نکرده است، ده‌تا هم از آن بیرون می‌کشیم! کار ما این است دیگر! اصلاً ما مظهر ستاریت پروردگار هستیم! صد درجه این طرف رفتیم، کار نکرده را هم روی آن می‌گذاریم و می‌گوییم که کردی! چرا؟! برای اینکه حدّ الهی باید جاری شود! یعنی چه که باید حدّ الهی جاری شود؟! کاری انجام نداده است، مسئله‌ای انجام نداده است، می‌توان هزار تأویل و توجیه کرد، اینها همه به‌خاطر نفهمیدن دین است؛ به‌خاطر این است که حقیقت دین و حقیقت این مبانی برای ما روشن نیست. چون روشن نیست، تفکر بر اساس

¹ قضاء امیرالمؤمنین، (التستری)، ج 1، ص 25.

عدم معرفت و عدم بصیرت است که باعث ورود بعضی از مشکلات و مسائل می‌شود و کار را مشکل می‌کند.

[برگردیم به] روایت علی بن جعفر:

عن علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال: سألتُه عن رجلٍ نَسِيَ الإِحْرَامَ بالحجِّ فذَكَرَ و هو بعِرفَاتٍ، ما حالُه قال: «يقولُ اللهمَّ على كتابِك و سنَّةِ نبيِّكَ صَلَّى اللهُ عليه و آله، فقدَ تمَّ إحرامُه فإنَّ جهل أن يُحرَمَ يومَ التَّرويةِ بالحجِّ حتى رجعَ إلى بلده إن كان قَضَى مناسِگَه كُلَّها فقدَ تمَّ حجُّه».¹

حضرت نمی‌فرماید که به مکه بیا بلکه می‌فرماید که در همان عرفات احرام ببندد و بگوید: «اللهم على كتابك و سنة نبيك...»، حج او تمام است چون بعداً در بحث عرفات می‌آید که «الحجَّ عَرَفَةٌ»² یعنی نفس ادراک عرفات، حج است. شما ببینید که چقدر مسائل را راحت کرده‌اند، این قدر مسائل راحت است.

بحث احرام در میقات را در اینجا به پایان می‌رسانیم و تقریرات و مطالب دیگر را خودتان بخوانید. ما به‌طور کلی بنا نداریم که وارد آن بحث‌ها شویم چون اتلاف وقت است. ما بیشتر مطالب را روی نفس روایات متمرکز می‌کنیم تا مسائل و مطالب دیگران ولی اطلاع بر آنها خوب است.

¹ وسائل الشیعة، ج 11، أبواب المواقیت، باب 14، ص 330، ح 8.

² عوالی اللئالی، ج 2، ص 97:

«رُوی عن علی علیه السلام: "أَنَّ یومَ الحجِّ الأكبرِ هو یومُ عِرفةَ". و منه قولُه علیه السلام: "الحجَّ عَرَفَةٌ".»

علی کلّ حال آنچه را که از این مطالب به دست آمد، محصل و نتیجه بحث در مورد احرام میقات این است که احرام از میقات واجب است، از همان مواقیتی که وَقَّتْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ برای کسی که اهل آن موطن سته باشد یا اینکه مارّ به آن موطن باشد مثلاً کسی که وارد مدینه شده است باید از همان ذوالحلیفه احرام ببندد و اهل عراق و اهل شام احرام خودشان را در میقاتشان ببندند. فقط در یک مورد است که اهل مدینه یا کسی که در مدینه حداقل یک ماه مانده است می تواند از محاذات با میقات محرم شود اما برای سایر افراد، محاذات با میقات صحیح نیست.

مطلب دیگر اینکه انسان به واسطه نذر می تواند از هر نقطه ای برای ادراک فیض بیشتر و فیض اکثر احرام ببندد؛ بلد خودش یا بعد از بلد خودش فرقی ندارد. این کار منافاتی با نفس حرمت احرام قبل از میقات ندارد.

مطلب دیگر این است که کسی که به خاطر علتی نمی تواند احرام ببندد، می تواند از أدنی الحل یا میقاتی که از سایر مواقیت نزدیکتر است مثل جحفه که نزدیکتر است احرام ببندد؛ یعنی تا آنجا با لباس خودش باشد و از آنجا به بعد احرام ببندد. حالا به خاطر سرما و یا اینکه شیخوخیت و هر میت و امثال ذلک باشد می تواند از نزدیکترین مواقیت محرم شود اما افرادی که از میقات عبور کرده اند و ناسیاً یا جاهلاً بالحکم وارد مکه شده اند، برای اینها واجب است که در صورت امکان و قدرت به همان میقات رجوع کنند و عند عدم التّمکن، به هر مقداری که می توانند از مکه خارج شوند و دوباره عند عدم التّمکن و خروج الوقت، می توانند از مکه

و دويره اهل مکه احرام ببندند.
اللهم صلّ على محمد و آل محمد